



تاریخ قاجار (۱)

حکایت‌های کوچک

خاطرات پراکنده از دوره قاجار

نویسنده: حسینقلی میرزا عمادالسلطنه

به تصحیح: بهمن بیانی، مجید عبدامین



حکایت‌های کوچک

خاطرات پراکنده از دوره قاجار

نویسنده: حسینقلی میرزا عماد السلطنه
به تصحیح: بهمن بیانی، مجید عبدامین



سرشناسه: سالور، حسینقلی، ۱۲۲۷ - ۱۳۱۱.
عنوان و نام پدیدآور: حکایت‌های کوچک: خاطرات پراکنده از دوره قاجار/
نویسنده: حسینقلی میرزا عمادالسلطنه؛ به تصحیح: بهمن بیانی، مجید عبدامین.
مشخصات نشر: ساری: خانه فرهنگ و هنر مان، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری: ۲۴۸ ص؛ مصور، نمونه.
فروست: تاریخ قاجار؛ (۱).
شابک: -- ۸-۹۷۵۹۵-۹۲۲-۹۷۸
موضوع: سالور، حسینقلی، ۱۲۲۷ - ۱۳۱۱. -- خاطرات
موضوع: ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ قی. -- خاطرات
موضوع: Diaries -- 1779 - 1925 -- Qajars -- History -- Iran
شناسه افزوده: بیانی، بهمن، ۱۳۲۹ -، مصحح
شناسه افزوده: عبدامین، مجید، ۱۳۴۱ -، مصحح
رده بندی کنگره: DSR۱۳۱۱
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۰۶۱۳

حکایت‌های کوچک | خاطرات پراکنده از دوره قاجار |

نویسنده: حسینقلی میرزا عمادالسلطنه
به تصحیح: بهمن بیانی، مجید عبدامین
مدیریت هنری: استودیو مان

چاپ و صحافی: افست شمال
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۵۹۵-۸-۰

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۲
شمارگان: ۴۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰۰ تومان



تاریخ: قاجار (۱)

۰۹۳۷۲۰۳۴۵۲۴

@maancentre

www.maancentre.com



تمامی حقوق این اثر برای «خانه فرهنگ و هنرمان» محفوظ است.
انتشار و بازاریابی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه چاپی، صوتی،
تصویری و انتشار در فضای مجازی، منوط به اجازه کتبی از ناشر است.



ازبورا الملوك خانم همسر مرحوم عماد السلطنه |

| فهرست |

۸	مقدمه
۱۷	حکایت‌های دفتر اول
۱۹	۱. سرآغاز حکایات
۲۰	۲. شیطنت جهان دختر خواهر کنیز عمادالسلطنه
۲۰	۳. احوالت زیورالملوک همسر عمادالسلطنه
۲۰	۴، ۵. شرح حال قرايوسف قراقویونلو
۲۲	۶ تا ۸. وضع حمام‌های طهران
۲۴	۹. تحقیق طلای کره زمین
۲۵	۱۰. علاقه زیورالملوک به خواهرش محترم
۲۵	۱۱. خواب دیدن قجرآقا
۲۶	۱۲. حکایتی از میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک
۲۶	۱۳، ۱۴. حکایت دعا کردن مظفرالدین شاه
۲۸	۱۵. حکایت کوکو خوردن عین الدوله
۲۸	۱۶. تلگراف فخرالملک به محمدعلی شاه
۲۹	۱۷. محاجه وزیرنظام و نظام الملک
۲۹	۱۸. حکایت به کشتی نشستن مظفرالدین شاه در سفر فرنگ
۳۰	۱۹. حکایت شخص فرنگی که صاحب ارث هنگفتی شده بود
۳۰	۲۰. حاجی میرزا عباسقلی گری چه منصبی است؟
۳۲	۲۱. عروسی صغرا و حسینعلی
۳۲	۲۲. عید عمر در تبریز
۳۳	۲۳. حکایتی از عباس میرزا ملک آرا
۳۴	۲۴. حکایت غلام عایشه دختر سعدوقاص
۳۴	۲۵. تقلید از فرنگی‌ها بعد از مشروطه
۳۵	۲۶. حکایت شکار کردن محمدشاه در قصر قاجار
۳۶	۲۷. حکایت صدراعظم شدن میرزا علی خان امین الدوله
۳۷	۲۸. دعای مظفرالدین شاه به جان فرمان فرما
۳۷	۲۹. گزارش روزنامه پاریس از کمبود ارزاق در ممالک اروپا
۳۸	۳۰. عید مولود مظفرالدین شاه و حکایتی از شعاع الدوله

۳۱. حکایت به چاه افتادن تولوی خان..... ۳۹
۳۲. تقلید کردن مظفرالدین شاه از پدرش: پالتون پالتون!..... ۴۰
۳۳. حکایت مظفرالدین شاه و سلطنت آل عثمان..... ۴۱
۳۴. حکایت مظفرالدین شاه و فوت حاجی ملاشکرالله پیش نماز..... ۴۳
۳۵. حکایت پیدا شدن اسباب آنتیک در زنجان رود..... ۴۴
- ۳۶ تا ۳۹. حکایت واهمه مظفرالدین شاه از رعد و برق..... ۴۵
۴۰. حکایت فوت معزالدوله و تار نواختن معتمدالدوله در ختم وی..... ۵۱
۴۱. حکایت کلوخ اندازان ماه رمضان..... ۵۲
- ۴۲ تا ۴۴. حکایت بیماری لمباگو و خواب دیدن مظفرالدین شاه..... ۵۳
- ۴۵، ۴۶. حکایت مظفرالدین شاه و سکه عبدالمملک بن مروان..... ۵۷
- ۴۷، ۴۸. حکایت محاجه صدیق الدوله و یمین السلطان در حضور ناصرالدین شاه..... ۶۰
۴۹. حکایت صدیق الدوله و وزیر طهران و ناظر اتابک..... ۶۲
- ۵۰، ۵۱. حکایت صدیق الدوله و مظفرالدین شاه..... ۶۳
- ۵۲، ۵۳. حکایت مظفرالدین شاه و تاریخ بنی آشور..... ۶۵
- ۵۴، ۵۵. حکایت شکار خرص در بابا باغی توسط مظفرالدین شاه..... ۶۷
۵۶. حکایت مظفرالدین شاه و شکارهایش..... ۶۹
۵۷. حکایت حسد و رزیدن ناصرالدین شاه به دیگران..... ۷۰
۵۸. نصفش را تو گفتی، نصفش را من..... ۷۰
۵۹. دل خوری ناصرالدین شاه از عماد السلطنه به سبب شکار قرقاول..... ۷۱
۶۰. حکایت مظفرالدین شاه حدیث حرمت بازی شطرنج..... ۷۳
- ۶۱، ۶۲. حکایت شطرنج بازی عماد السلطنه با ظل السلطان و جرزنی ظل السلطان..... ۷۴
۶۳. حکایت ملک فرح زاد و انعام دادن ظل السلطان به عماد السلطنه..... ۷۷
- ۶۴ تا ۶۶. حکایت تعریف کردن مظفرالدین شاه از گرمای قفقاز به..... ۷۸
- ۶۷ تا ۶۹. حکایت خدیجه خانم زن ناصرالدین شاه..... ۸۰
- ۷۰ تا ۷۲. حکایت مظفرالدین شاه از ترس وی از ریختن کوه در سفر قفقاز..... ۸۳
۷۳. صحبت های فیلسوفانه..... ۸۵
- ۷۴، ۷۵. حکایت به تخت نشستن و تاج گذاری مظفرالدین شاه..... ۸۶
- ۷۶ تا ۷۸. ادامه حکایت قبل و شرقیایی عزالدوله و پسران به حضور شاه جدید..... ۸۹
- ۷۹ تا ۸۲. تألیف کتاب جغرافی توسط عماد السلطنه..... ۹۲
۸۳. حکایت انعام دادن مظفرالدین شاه به شکارچیان..... ۹۷

.....	۹۹
.....	۸۴، ۸۵. حکایت حکومت عزالدوله در قزوین و وقایع پس از آن
.....	۸۶ تا ۹۰. سرپرستی ایل خواجه وند به عماد السلطنه و سفر به کلاردشت و وقایع متفرقه
.....	۹۱. مردم گه می خورند بد می گویند
.....	۹۲ تا ۹۴. حکایت کرامت بچه سید آذربایجانی
.....	۹۵ تا ۹۹. حکایت سفر بیلاقی و دیدزدن حرم خانه شاهی توسط عماد السلطنه
.....	۱۰۰، ۱۰۱. حکایت تارزن و آوازه خوان هراتی
.....	۱۰۲ تا ۱۰۶. حکایت سفر بیلاقی همراه ناصرالدین شاه و شکار جرگه
.....	۱۰۷، ۱۰۸. حکایت بازگشت عماد السلطنه از سفر زنجان
.....	۱۰۹، ۱۱۰. بنده نوکر اعلیحضرت هستم نه نوکر بادمجان
.....	۱۱۱. حکایت بادمجان نخوردن عماد السلطنه
.....	۱۱۲. حکایت حاج ملاهادی معلم معروف به جناب از بادمجان
.....	۱۱۳. حکایت بادمجان نخوردن عماد السلطنه در حضور امین السلطان
.....	۱۱۴. حکایت آتش بیلاقی ناصرالدین شاه و مراسم معروف آتش بزبان
.....	۱۱۵ تا ۱۱۹. سفر عماد السلطنه به عتبات و غلبه شیطان بر عقل وی
.....	۱۲۰. حکایت سوال کردن ناصرالدین شاه از عماد السلطنه درباره روزه خوری عزالدوله
.....	۱۲۱ تا ۱۲۷. حکایت سفر ناصرالدین شاه به ملایر و تویسرکان معروف به سفر عراق عجم
.....	۱۲۸ تا ۱۳۳. چند حکایت از احوالات محمد علی شاه
.....	۱۳۴ تا ۱۳۷. حکایت سپردن انوشیروان میرزا به عماد السلطنه جهت عزیمت به سن پترزبورگ
.....	۱۳۸. حکایت خواب دیدن ناصرالدین شاه چندی پیش از مرگش
.....	۱۳۹ تا ۱۴۱. اندر فواید خاطره نویسی
.....	۱۴۲. حکایت در توصیف ناصرالدین شاه و تپق زدن ظهیرالدوله هنگام مواجهه با شاه
.....	۱۴۳. حکایت حکومت رفتن عزالدوله و قضیه میرزا مکاری
.....	۱۴۴ تا ۱۴۶. حکایاتی از احوالات و عادات ناصرالدین شاه، حکایت بیلاق رفتن فریدون میرزا
.....	۱۴۷. نقشه کشیدن ناصرالدین شاه در هنگام سفر عراق عجم
.....	۱۴۷. حکایت دیگر از احوالات ناصرالدین شاه
.....	۱۴۸ تا ۱۵۱. حکایت هالوصادق خان
.....	۲۰۵. فهرست عام
.....	۲۲۵. آلبوم تصاویر
.....	۲۴۷. منابع

حکایت از ابو سعید جواد Amédote

بنر خارشه جلاوش ار حصد نمان راستر آشکارا گزانه

شیرور الملوک کتیکه نزد معلم درسی خواند اشکان عالی چیرین خوانده
میل کشید که برینت سطر در ایچ کتابچه بنویسج انبخواند خ خطی نماند که
بند و طرز و اولوبه نرا ایگید بر چند کتابچه از خط بنیاید
ده این قسم بهتر است وینک کتم خوب است اول ایچ کتابچه
ارسی سال در نایل تو چیر بنویسج دیم انکار که در نخواست
میں از این مکتوب است است بنویسج ص ۱۳۲۰ هر است
تخریب بیت درجه دو و چهارم نه

۴

نمان گشت ایچ نیر اشکان پراگنده ننه کام دیوان اشکان
ترتیب خانم ترفیع مکتوبه که جان دفتر شش ساله عزیز نماند
چای سلطان است بر قسم تعیین را رفودتر از هر کس ایگید
! مان کر سن دینت سیز ساله نیرند؛ خوب آرد و است
بر اول چو که دانسته و از او مرزیده بدنه تحریر افیس
کرد و این محبت از بیان السبب خنده بود سبب است

|برحمتک استغیث|

کتاب حاضر شامل مجموعه حکایاتی است که شاهزاده عالم و نکته‌سنج، حسینقلی میرزا عمادالسلطنه، از جهت آموزش و پیشرفت در خواندن و نوشتن همسرشان، زیورالملوک خانم به صورت حکایات کوتاه و انتقادی از سلاطین قاجار و رجال آن عصر و اوضاع زمانه به رشته تحریر درآورده است.

یکی از سنن رایج در آن روزگاران این بود که شب‌ها خانواده دور هم جمع شده، و بزرگ جمع به بیان اشعار شعرای ایرانی همچون فردوسی، حافظ، سعدی و یا دیگر شعرای نام‌دار می‌پرداخت و همچنین خواندن کتاب‌های پندآمیز و قصه، مانند هزارویک‌شب، کلیله و دمنه، رموز حمزه و امیرارسلان و از این دست داستان‌ها جهت سرگرمی و گوشزدهای لازم به فرزندان، از مشغولیات و الزامات زندگی‌های آن عصر بود.

بی‌تردید افرادی مانند شاهزاده عمادالسلطنه که هم وسعت علمی زیاد و هم آشنایی کامل به زبان فرانسه داشتند، این امکان برایشان مهیا بود که به غیر از کتاب‌های فارسی، از منابع، مجلات و رمان‌های خارجی نیز بهره‌گرفته و خانواده خود را از این بحر دانش سیراب سازند. همچنین این اشخاص، به علت نزدیکی با دربار و شاهزادگان و وسعت معاشرتی که به سبب انتساب به خانواده سلطنت داشتند، و همچنین اشتغال به مناسب حکومتی و حضور پیوسته و مستمر در جمع اطرافیان پادشاه و بزرگان آن دوره، این امکان برایشان فراهم بود تا در جمع

خانواده، به شرح و تفصیل اتفاقات روزمره و وقایع پیش آمده در طول مدت حضور در محل حکومت و یا شرح مسافرت‌های خود که به همراه شاه اردوی سلطنتی صورت می‌گرفت پردازند.

در این مجموعه خاطرات که توسط شاهزاده عمادالسلطنه با عنوان کلی «حکایت‌های کوچک» تحریر و جمع‌آوری شده، نویسنده ضمن بیان برخی احوالات شخصی و گزارش‌هایی از وضع اجتماع، مراسم و امور زندگانی مانند وضعیت حمام‌های آن عهد، و شرح اجرای مراسم روز نهم ربیع‌الاول، اطلاعات دست اول و بعضاً انتقادی از اتفاقات مرتبط با دوره قاجار و به‌ویژه احوالات پادشاهان قاجار ارائه کرده است. در بسیاری از این حکایات، عمادالسلطنه شخصاً در صحنه حاضر بوده و بدون واسطه به شرح ماجرا پرداخته و در مواردی نیز با یک واسطه به شرح واقعه پرداخته است؛ همچنین برخی حکایات صرفاً جنبه پندآموزی داشته و الزاماً بیان یک حقیقت تاریخی نیست، مانند آنچه در حکایت ۱۰۹ درباره بادمجان خوردن فتحعلی شاه قاجار آورده است.

نکته قابل اهمیت اینکه تقریباً تمامی مطالبی که در ارتباط با ناصرالدین شاه بیان شده، به همین شکل یا با کمی تفاوت، در روزنامه خاطرات ناصرالدین شاه نیز وجود دارد و این نکته، بر میزان صحت گفته‌های عمادالسلطنه می‌افزاید.

مزیت دیگر کتاب حاضر، به بیان مطالبی است که در دیگر متون به جای مانده از آن دوران قابل دسترسی نبوده و از این نظر اهمیت آن را دوچندان می‌کند، زیرا برای نقد و بررسی و تحلیل تاریخ دوران پادشاهی قاجار، به غیر از متون درباری و روزنامه‌های خاطرات شاه و اطرافیان که تنها به بیان مطالب مؤید اعمال و افعال پادشاهان و رجال عصر می‌پردازند، وجود چنین مطالبی که از زاویه‌ای دیگر و با نگاهی انتقادی به افعال شاه و اطرافیان وی نظر داشته بسیار حائز اهمیت است.

عمادالسلطنه به علت کم‌توجهی شاه به خود و خانواده‌اش و عنایت صدور به افراد کم‌سواد و متملق در آن عصر، بسیار آزرده خاطر بود و این آزردگی خاطر به خوبی در جای‌جای این حکایات مشاهده می‌شود، لیکن دلیل این بی‌لطفی‌ها را باید در

محدود بودن مناصب و توقع سیری ناپذیر اطرافیان و نزدیکان سلاطین و گزارش‌های تلگرافچی‌های محلی که نمونه‌هایی از این گزارش‌ها امروزه در کاخ گلستان نگهداری می‌شود و همچنین نامه‌های افراد محلی که به مرکز ارسال و در این آنها به شرح سوءرفتار حکام پرداخته می‌شد جستجو کرد، که اسباب بسیاری از این نامهربانی‌ها و کم‌توجهی‌ها به سبب همین مراسلات بوده است.

این نکته نیز حائز اهمیت است که افعال و کردار سلاطین و صدور، بعضاً باعث بروز عکس‌العمل‌های مختلفی در بین عامه مردم می‌گردید که ظهور و بروز این واکنش‌ها را در اشعار شعرای غیردرباری و یا به صورت ضرب‌المثل در افواه مردم می‌توان مشاهده نمود. از جمله این اشعار که خطابش مستقیماً به شخص ناصرالدین شاه است، می‌توان به شعر زیر اشاره کرد:

به عهد ناصرالدین شاه غازی کند عصفور با شهباز بازی
چنان آب از هنر رفته که نازد کریم شیرهای بر فخر رازی

و یا در بیت زیر که واکنشی است به عملکرد خشن و غیراخلاقی سلطان عبدالمجید میرزا عین‌الدوله، چنین سروده شده است:

هزاروسی صدویست و چهار از هجرت وداع کرد صدرا با مجید بی غیرت

در رباعی اول، منظور از عصفور گنجشک است و شاید کاربرد این عبارت در مصرع دوم، کنایه‌ای به غلامعلی خان ملیجک (گنجشک) عزیزالسلطان باشد. می‌دانیم که عزیزالسلطان طفلی بود که بی‌جهت مشخصی مورد لطف و عنایات شاهانه ناصرالدین شاه قرار گرفت و اسباب تعجب و رشک عام و خاص را نسبت به این طفل برانگیخته بود.

اینها همگی دلالت بر آگاهی اجتماعی نسبت به امور دربار بوده است، لیکن قدرت عکس‌العملی موجود نبوده و در همین شرایط است که عمادالسلطنه تقریباً همه‌روزه به دربار می‌رفته و در اثر هم‌نشینی با رجال و بزرگان، همین‌طور به وسیله اخبار

و اطلاعاتی که از نزدیکان خود هم چون ابوالحسن خان فخرالملک (شوهر خواهرش) و یا شاهزاده معتضد السلطنه (دایی خود) دریافت می‌کرده است، در جریان ریز امور جاری دربار و درب خانه سلطنتی بوده است، و خوشبختانه به دلیل برخورداری از حافظه قوی، بسیاری از این وقایع را از حفظ داشته، تا بالأخره در این مجموعه در اختیار آیندگان قرار داده است.

احوال عماد السلطنه

شاهزاده حسینقلی میرزا عماد السلطنه پسر بزرگ شاهزاده عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر محمد شاه قاجار و برادر ناتنی ناصرالدین شاه قاجار بود. وی در سال ۱۲۸۵ ق. متولد شد و در دوشنبه چهاردهم آذرماه سال ۱۳۱۱ شمسی در ۶۴ سالگی، پس از یک سال بیماری در طهران درگذشت و بنا بر وصیت شفاهی، جنازه او را همان روز به امامزاده علی‌آوین برده و دفن نمودند.

حسینقلی میرزا در رجب سال ۱۳۰۴ ق. از ناصرالدین شاه لقب عماد السلطنه گرفت. وی در طول حیات خود چندین بار به حکومت‌های مختلف منصوب شد و همچنین در بیشتر اوقات، به عنوان نایب‌الحکومه از طرف پدر خود شاهزاده عزالدوله به امور حکومتی اشتغال داشت. از جمله حکومت‌های وی می‌توان به حکومت ملایر، تویسرکان، نهاوند و نیابت حکومت همدان و شتاقی آذربایجان اشاره کرد که اعمال نیک وی در مورد اخیر، همراه با مدیریت خوب وی باعث نیک‌نامی او شده بود. لازم به ذکر است ثبت محاکمات ایشان در مدت اقامت در آذربایجان، پیش از این توسط اینجانب با عنوان «بلوکات ثلاث» منتشر گردیده است.

وی شاهزاده‌ای ادیب و اهل قلم بود؛ از او آثار قلمی چندی به جای مانده است. وی همچنین از پیشگامان صنعت ترجمه در تئاتر ایران می‌باشد که شرح مفصل خدمات وی در این عرصه در کتاب جریان طلیعه تئاتر در ایران در سال‌های اخیر توسط دوست عزیزم آقای نیایش پورحسن به چاپ رسیده است.

از جمله تألیفات وی در این زمینه می‌توان به رساله قروتاب بادمجان، رمان آقامحمد خان قاجار، رمان مریم خانم، ترجمه بازگشت ده‌هزار سوار یونانی اثر گزنفون،

ترجمه عروسی اجباری و طبیب اجباری اثر مولیر و ترجمه به تربیت آوردن دختر تندخوی اثر ویلیام شکسپیر و برخی دیگر از آثار اشاره کرد. همچنین از تألیفات علمی وی می‌توان به تألیف و تدوین کتاب مرآت العالم در علم هیأت و جغرافیا در رئوس مسائل هیئت و جغرافیا اشاره داشت.

زندگی شخصی

حسینقلی میرزا عماد السلطنه در طول حیات خود جمعاً چهار همسر اختیار کرد، دو تن از ایشان دائم و دو تن نیز متعه بودند:

۱. زهراخانم احترام الدوله (ت ۱۲۸۹ - ۱۳۱۵ ق.) که در رجب سال ۱۳۰۴ ق. به همسری عماد السلطنه درآمد، فرزندانش:

عبدالصمد میرزا در ۱۳۲۲ ق. در شانزده سالگی فوت کرد.

فرخ میرزا در ۱۳۲۲ ق. فوت کرد.

پریوش خانم احترام الدوله در ۱۳۵۱ ق. فوت کرد.

۲. مزین السلطنه که در سال ۱۳۱۷ ق. به همسری عماد السلطنه درآمد و مدت ازدواجشان کوتاه بود، فرزندش:

عبدالله میرزا که در سال ۱۳۳۹ ق. فوت کرد.

۳. ماه طلعت خانم، فرزندانش:

مدیحه خانم که در سال ۱۳۲۷ شمسی فوت کرد.

منوچهر میرزا.

فرود میرزا در سال ۱۳۳۴ شمسی فوت کرد.

آراخانم.

۴. زیورالملوک خانم، فرزندانش:

ملک قاسم میرزا که در سال ۱۳۴۱ ق. فوت کرد.

تاجلی خانم.

صلاح الدین میرزا که در سال ۱۳۳۵ شمسی فوت کرد.

مهرداد میرزا.

پس از فوت زودهنگام شاهزاده عمادالسلطنه، فرزندان وی تحت سرپرستی و تربیت مادر خود زیورالملوک خانم قرار گرفته و همگی ایشان ضمن بهره‌مندی از دریای محبت آن مرحومه، به درجات علمی در رشته‌های مختلف رسیده و خدمات ارزنده‌ای به آب و خاک پدری خود نموده‌اند که شرح و تفسیر خدمات این بزرگان باعث اطالۀ کلام، و تکرار مکررات است.

در این جالزم است تا به‌طور خاص به سرکارخانم تاجلی سالور، بانوی فرهیخته و نیکوخصال و دختر شایسته مرحوم عمادالسلطنه اشاره کنم که با دقت نظر و وسواس خاص، این مجموعه حکایت‌ها را به خوبی نگهداری نموده و از آن‌جا که بسیار مشتاق و مایل بودند تا طبق خواسته پدرشان (چنانچه در یکی از حکایت‌های همین کتاب به این موضوع اشاره شده است)، این حکایت‌ها به زیور طبع آراسته گردد؛ لذا این دو دفترچه را در اختیار مرحوم آقای مسعود میرزا سالور قرار دادند، ولی متأسفانه به دلایلی ایشان موفق به چاپ این دفاتر نشدند و در همان زمان با صلاح دید تاجلی خانم سالور و لطفی که مرحوم مسعود میرزا به این جانب داشتند، نسخه‌ها را جهت کپی برداری و تهیه رونوشت در اختیار بنده قرار دادند. نهایتاً پس از مشورت با آقای خسرو میرزا سالور و مشاورۀ ایشان با برادران بزرگوارشان، موافقت خانواده را جهت انتشار این حکایات اعلام فرمودند، که در این‌جا به‌طور ویژه از همگی این عزیزان، و همچنین از مابقی دوستان که در به‌ثمر رسیدن این اثر به هر نحو و شکل اظهار لطفی کرده‌اند، اظهار تشکر و امتنان می‌نمایم.

در پایان لازم می‌دانم از نشر «خانه فرهنگ و هنر مان» به جهت آماده‌سازی و امکان انتشار این کتاب مراتب سپاسگزاری را داشته باشم.

روش تصحیح

در تصحیح متن حاضر، روش معمول و رایجی که در تصحیح این گونه متن رعایت می‌شود مورد نظر قرار گرفته است. متن اصلی فاقد علائم سجاوندی و رعایت قواعد پاراگراف بندی بوده است که در بازنویسی، کلیه این موارد رعایت شده است. کلماتی همچون «برخواستم، خواندم» و از این دست، به رسم الخط متعارف امروزی «برخاستم، خواندم» تغییر یافته است.

در مواردی همچون «نهار و نهارگاه»، همان نویسنش مرسوم در آن عهد را در متن حفظ کرده‌ایم.

در متن اصلی حرف اضافه «به» به کلمه بعدی چسبیده است، همچون: «بجای» یا «بخاطر» که به شکل «به جای» و «به خاطر» نوشته شده است.

کلمات جمع که با حرف «ها» ادغام شده‌اند مانند: خانها و خواجها و امثالهم از هم جدا شده و به شکل خانه‌ها و خواجها نوشته شده است.

هرجا افزودن کلمه یا حرفی بایسته دیده شد، آن را در میان کروشه [] قرار دادیم؛ همچنین کلمات و جملات معترضه را در میان دو خط -- قرار داده‌ایم.

تمامی حکایت‌ها شماره دار بوده و هر شماره درون یک کروشه [] قرار گرفته‌اند اما طبق شماره گذاری ای که در صفحه فهرست قابل رؤیت است، برای آن دسته از حکایات که به یکدیگر مرتبط هستند، عدد حکایت اصلی درون کروشه [] و عدد حکایت مرتبط بدون کروشه آورده شده است.

در بعضی از قسمت‌های نسخه، در نگارش بعضی از کلمات اشتباهاتی صورت گرفته که ضمن تصحیح این موارد، آنها را در پانویس همان صفحه مشخص کرده‌ایم.

نقطه گذاری‌های داخل متن تماماً به تبعیت از اصل نسخه گذاشته شده‌اند.

حتی المقدور سعی شده است در این کتاب از پانویس‌های غیر ضرور اجتناب شود و تنها به مواردی پرداخته شده که لازم و ضروری تشخیص داده شده است و این موارد نیز ترجیحاً به صورت کوتاه و موجز ارائه گردیده است.

با توجه به مراجعه محققان و پژوهشگرانِ عرصه‌های مختلف به این چنین کتاب‌هایی، در انتهای کتاب فهرست عام شامل اسامی اشخاص و جغرافیایی، مدنیات، کتب و برخی واژه‌های خاص تهیه شده است.

[۱]

هو الله

هنر خار شد جادویی ارجمند

نهان راستی آشکارا گزند^۱

زیورالملوک^۲ یک سالی است نزد معلم درس خواند، به اشکال حالا چیزی می خواند،
میل کرده که هر شب سطری در این کتابچه بنویسم تا به خواندن خط من مأنوس بشود
و طرز و اسلوب آن را یاد بگیرد.

هر چند کتابچه های خط من بسیار بود، ولی این قسم بهتر است. دیشب گفتم
خوب است اول این کتابچه از سن و سال و شمایل تو چیزی بنویسم، دیدم انکار کرد و
نخواست، پس از این می گذریم.

امشب شب بیستم صفر ۱۳۳۰ هجری است، تقریباً بیست درجه دلو^۳، هوا گرم
شده.

۱. فردوسی.

۲. زیورالملوک، دختر محمد ابراهیم خان (مدنی)، همسر حسینقلی میرزا عمادالسلطنه بود. فرزندان عمادالسلطنه
از بطن زیورالملوک خانم: ملک قاسم میرزا، تاجلی خانم، صلاح الدین میرزا و مهرداد میرزا بودند.

۳. = بهمن ماه.

[۲]

نهان گشت آئین فرزنانگان

پراکنده شد کام دیوانگان^۱

نزهت خانم^۲ تعریف می‌کند که جهان، دختر شش ساله^۳ خواهرزاده تازه‌گل^۴ خیلی شیطان است، هر قسم تصنیفی رازودتر از همه کس یاد می‌گیرد، با طاق کرسی و سینی ساز می‌زند، با چوب تار؛ و امشب به واسطه پولی که داشته، از او دزدیده بودند گریه‌های دروغی کرده و این صحبت‌های جهان اسباب خنده بود. شب ۲۱ صفر.

[۳]

زیورالملوک سه خواهر دارد؛ دو از خودش بزرگ‌تر و دیگری کوچک‌تر. اهل این خانه، کتاب و افسانه‌های تاریخی و صحبت‌های فرنگستان و غیره خیلی شنیده‌اند، بلکه خوب می‌دانند. از تواریخ ایرانی و اطلاعات از کره زمین تا یک درجه نسبتاً جلو هستند. اگر صاحب سواد بودند، بیش از این‌ها مطلع می‌شدند، چرا که زیاد برای آن‌ها گفته‌ام. زیورالملوک باید داخل بیست سال شده باشد و سی عدد دندان دارد.

[۴]

رنگ مادر زیورالملوک سبزه تند است. هر وقت از تاریخ صحبت باشد، زیورالملوک به قرايوسف^۱ و طایفه قرقوینلو مایل‌تر است و دوست دارد که از فتوحات قرايوسف و رشادت‌هایی که کرده زیاد بشنود.

۱. فردوسی.

۲. نزهت‌الملوک خانم دختر مرحوم عین‌السلطنه و عروس عمادالسلطنه به پسرش عبدالله میرزا سالور بود.

۳. تازه‌گل کنیز سیاه زرخرید خانواده عزالدوله بود.

۴. ابوالنصر قرايوسف، پسر قرامحمد و بانی سلسله قراقوینلو در آذربایجان بود. او اولین سلطان قراقوینلو بود که به‌طور مستقل با سپاه تیمور در تبریز، عراق و آناتولی جنگید. قراقوینلوها قبل از ریاست او، تحت حمایت جلایریان در بغداد و تبریز به حساب می‌آمدند. قرايوسف به داشتن تمایلات شیعی معروف بود و نفوذ تشیع در زمان حکومت او که همزمان با شاهرخ تیموری بود، در عدم اطاعت مردم تبریز و ساوه از تیموریان و پیروی از قراقوینلوها در قالب سیاسی تجلی یافت.

متأسفانه تواریخ ایرانی، شرح احوال و اخلاق و تفصیل فتوحات یا تاریخ زندگانی این قسم سرداران نامی را ننوشته‌اند. تاریخ بوبکر طهرانی و فتوحات امیرحسین بیک آق قوینلو برایش قدری خواندم، ولی به همان قرایوسف اعتقاد دارد و در کتابی دیدم که قرایوسف هزار جنگ کرده و معظم فتوحاتش فتحی است که بر ضد ابابکر ابن میران شاه ابن امیرتیمور نزدیک تبریز می‌نماید و میران شاه در این جنگ مقتول می‌شود. دیگر شکستی است که به سلطان احمد جلایر داده و سلطان احمد را به قتل آورده است. از فوت قرایوسف تا حال که هزار و سیصد و سی هجری است، پانصد و هفت سال گذشته. یازدهم فوریه ۱۹۱۲ میلادی^۱.

۵

مثل روضه خوان کم سواد باید فکر کنم که چه چیز بنویسم تا مناسب این کتابچه و احوال زیورالملوک باشد. قرایوسف تمام نشد؛ خوانده‌ام که شاهرخ پسر امیرتیمور پس از استقرار در سلطنت و درآمدن تمام ترکستان و خراسان و کرمان و فارس به تحت تصرفش، با یک صد هزار سوار آمد که به جنگ قرایوسف برود و با تمام آن جلال و قشون آراسته، کمال خوف و هراس را داشت که به جنگ ابتدا کند، قرایوسف از تبریز بالشکر ساخته بیرون آمد که پیشواز جنگ برود ولی به واسطه پیری و ضعف، به مرض طبیعی بین راه درگذشت.

قدّ زیورالملوک یک ذرع^۲ و هفت گره و نیم^۳ است. روزی سه فنجان چای می‌خورد و در یک دقیقه، هشتاد و یک قرحه^۴ نفس می‌زند. شب بیست و چهارم صفر ۱۳۳۰.

۱. مصادف با ۲۲ صفر سال ۱۳۳۰ قمری است.

۲. در اصل همه جا «زرع» نوشته است.

۳. هر ذرع معادل ۱۰۴ سانتی متر و هر گره معادل یک شانزدهم یک ذرع (۶/۵ سانتی متر) است. به این ترتیب قد زیورالملوک خانم ۱۴۹/۵ سانتی متر بوده است.

۴. قرحه: بار، دفعه.

[۶]

دیروز حمام رفتم. این زمستان به واسطه کمی سوخت و تهیه نکردن در تابستان، حمام سرخانه را مجبوراً خواباندم. حمام‌های طهران و اغلب از نقاط ایران را که دیده‌ایم، تقریباً به یک صورت می‌سازند.

اول از همه آن که از سطح زمین همیشه گودتر است و باید چند پله بخورد، یعنی تقریباً پنج ذرع، بعضی‌ها بیشتر، از کف زمین پائین‌تر هستند. وضع بنای حمام را اگر دماغ کردم شب دیگر می‌نویسم؛ امشب می‌نویسم که چه طور از آدم پذیرایی می‌کنند.

آنچه حمام دیده و رفته‌ام، حمامی و دلاکش معقول بوده‌اند، به ندرت آدم بدعنق دیده شده، ولی می‌گویند دلاک‌های زنانه و در حمام زنانه خیلی بدزبان پیدا می‌شود. هر صورت، آدم که لخت شد، استاد حمامی می‌گوید اگر اسبابی دارید بسپارید که مبادا بدزدند و یک نفر شاگرد حمامی لنگ می‌دهد. همین‌که آدم داخل حمام شد، به طرف خزانه عمومی می‌رود و داخل خزانه که شد، دلاکی می‌آید و این سوال را می‌کند: آقا می‌فرمائید؟ و مقصودش این است، سروتن می‌شوئید یا خیر؟ اگر آدم گفت آری، یک لنگ در یک نقطه حمام می‌اندازند، شخص از خزانه که درآمد می‌رود روی آن می‌نشیند؛ دلاک اول پشت مشتری را می‌مالد و در بین مالش، دست را به پشت قایم می‌زند، یعنی پنجه را باز و قدری انگشت‌ها را خم می‌کند که در موقع زدن به پشت، به واسطه هوایی که در محوطه کف خم شده دست محفوظ بوده و تصادف آن هوا به همان هوای مجاور پشت، ناچار صدای خیلی بزرگی می‌کند که به تناسب صدا، دردی به پشت نمی‌رسد، یعنی صدا خیلی رشید است، ولی دردی انسان احساس نمی‌کند. بعد دلاک از مشتری سؤال می‌کند که سرتان را می‌تراشید و مقصودش پشت گردن و زیر بغل و هر جا که تراشیدن لازم داشته باشد می‌باشد؛ اگر کسی خواست که می‌تراشد، و آلا کیسه را به دست گرفته مشغول می‌شود.

۷

اول پشت آدم می‌نشینند، اغلب یک پای خودش را تا کرده و دیگری را بلند و حُکماً دست را از پشت دراز کرده، گره لنگ را باز می‌کند و بنا می‌کند به کیسه کشیدن. چرک‌های بدن را لوله لوله، به بالای شانه جمع کرده، می‌آید روبه‌رو می‌نشینند و دست راست را کیسه می‌کشد که آن چرک‌های پشت را با چرک‌های دست مخلوط کرده، لوله‌های درشت به نظر مشتری می‌رساند که هر قدر آن لوله‌ها زیادتر باشد، افتخار دلاک بیشتر است. دست راست که تمام شد، حُکماً دست چپ را می‌گیرد، یعنی جزو قانون نیست که سینه را آن وقت کیسه بکشد؛ همین که دست چپ هم تمام شد، به مشتری این عبارت را می‌گوید: استراحت بفرمائید! یعنی به پشت بخوابد و لنگی را هم لوله کرده، برای زیر سر می‌گذارند. همین که مشتری خوابید، سینه و ساق و ران را کیسه می‌کشد. محال است بدون گفتن، پشت دست یا پشت پا که اصل آن جاهاست، این دلاک کیسه بکشد، بلکه آن کار دلاک دیگر است که مرتبه او پست‌تر از اولی است؛ او هم می‌آید و خیلی بد و کم دست و پا را کیسه می‌کشد. اینجا فاصله پیدا می‌شود تا دلاک به مشتری دیگر مشغول شود. بعد می‌آید و سر را صابون می‌زند و بعد بدن را لیف و صابون. کار تمام است که مشتری مجدداً در خزانه رفته، اگر بخواهد دو سه لنگ خشک شاگرد حمامی می‌آورد، یکی به کمر و دیگری را به سر می‌بندد و یکی را هم روی سر می‌اندازد. در حوض سرحمام^۱ هم باید مشتری پایش را بشوید. بعد همان شاگرد حمامی پشت را می‌مالد و آدم را خشک می‌کند. دیگر رخت پوشیدن با خود آدم است. باقی فردا شب ان شاء الله.

۸

اگر مشتری نوکر همراه داشته باشد، یا قطیفه^۲ و اسباب حمام، دلاک از توی حمام فریاد می‌زند: قطیفه! اگر مشتری اسباب همراه نداشته باشد، دلاک فریاد می‌زند: خشک بیار! این دلاک هم مرتبه اش پست‌تر است. کار معینش آب گرم

۱. = سربینه، رخت‌کن.

۲. = لُنگ.

آوردن است و به او می‌گویند آب‌گیر؛ چنانچه به تمام دلاک‌ها باید گفت استاد. شرح حمام زیادبراین هاست، اما اگر تمام را از حمام بنویسم کسالت می‌آورد.

امروز بیست‌وششم صفر که چهارروز مانده است به اول حوت^۱، عالیه دختر کشمرزی^۲ که درست شش سال اینجا بود، با پسرعمویش اصغر روانه کشمرز شد. وقتی اینجا آمد طفل حساب می‌شد، ولی حالا دختر گنده و گردن‌کلفتی شده بود. سالارالدوله^۳ می‌گویند از یارمحمدخان^۴ در کرمانشاهان شکست خورده. همیشه این سالارالدوله با هرکس دعوا کند شکست می‌خورد، فوراً هم فرار. لهذا سالارالدوله را [باید] سالارمغلوب و سالارفراری خوانند. به واسطه آمدن او و محمدعلی شاه، امسال چقدر مردم کشته شدند و چقدر خانه‌ها به غارت رفت.

[۹]

از قرار تحقیق و آنچه فرنگی‌ها نوشته‌اند، در کره زمین چهل و دو هزار خروار طلا موجود است؛ از تمام این مقدار طلا، زیورالملوک یک جفت گوشواره دارد که دو مثقال گویا بشود، النگوئی هم داشت که حالا ندارد، پس چیزی نیست، زیرا اگر ما این مقدار طلا را به مثقال بیاوریم، می‌شود پنج هزار و سیصد و هفتاد و شش کرور مثقال و جمعیت زمین تقریباً از نصف این قدری بیشتر است و به هر آدمی بیش از دو مثقال طلا نمی‌رسد. سابق قدر پول را نمی‌دانست و بیشتر به او می‌رسید که نمی‌فهمید و ولخرجی می‌کرد، حالا که قدر می‌داند، نمی‌رسد.

۱. اسفندماه.

۲. منسوب به «کشمرز» که یکی از دهات قزوین است.

۳. سالارالدوله، لقب ابوالفتح میرزا پسر مظفرالدین شاه بود. در هفده سالگی حاکم کرمانشاه شد و قریب یک سال حاکم آنجا بود، ولی به سبب ظلم و تعدی فراوان به مردم کرمانشاه، و از پی شکایت اهالی کرمانشاه به مظفرالدین شاه، از حکومت عزل شد.

۴. یارمحمدخان کرمانشاهی، پسر میرزا محمدخان و از فعالان مشروطه بود.

[۱۰]

زیورالملوک می‌گوید النگوی طلا دارد، پس سه چهارم مثقالی در قسمت زیادی دارد.

زیورالملوک خواهر کوچک‌تر از خودش محترم را خیلی دوست دارد، اما یک شب که من گفتم زیر کرسی مظنه گربه یا چیز دیگری است، لحاف را بالا بزن و ببین چه چیز است، لحاف را بالا نزد و گفت تنها می‌ترسم و رفت محترم را صدا زد که او وارد اطاق شد، زیورالملوک این‌طور گفت: محترم چون زیر کرسی نمی‌دانم چه چیز است، من می‌ترسم، تو برو لحاف را بالا بزن. شب دیگر گربه در صندوق خانه مانده بود، زیورالملوک که در اطاق ایستاده بود، صدای در صندوق خانه آمد و معلوم بود گربه است که چون نمی‌تواند بیرون بیاید، خودش را به در می‌زند؛ زیورالملوک بیرون رفت و باز محترم را صدا زد، همین‌که آمد گفت: محترم چون، یک چراغ بسیار و در صندوق خانه را باز کن ببین آن جا گربه است یا چیز دیگر.

[۱۱]

شب‌ها ماه طلعت^۱ و سایرین، تاریخ قدیم ایران را از زوی فردوسی میل دارند بشنوند و از حفظ چیزی می‌گویم، گاهی هم تک‌تک اشعاری که در حفظ از قدیم مانده می‌خوانم. امروز نزهت خانم تعریف یک خواب طولانی قجرآغا را می‌کرد که خواب خودش را به توسط مینوخانم^۲ دخترش برای معلم مینوخانم پیغام داده بود، و آن خواب چنان مرتب و منظم و صحبت‌های قجرآغا با حضرت امام حسن^ع و حضرت عباس، قسمی صاف و ساده بوده است که هرگز در بیداری آن‌طور نمی‌شود کسی صحبت بدارد و این خواب‌ها اغلب ساختگی است، خواب مختصر و زود هم تغییر می‌کند، در یک رشته مطلب برقرار نمی‌ماند.

۱. ماه طلعت خانم همسر مرحوم حسینقلی میرزا عمادالسلطنه بود. مرحوم عمادالسلطنه از بطن وی صاحب فرزندی به اسامی ذیل گردید: مدیحه‌خانم، مهندس منوچهر سالور، فرود میرزا سالور، آراخانم (حشمتی).
۲. مینوخانم دختر فریدون میرزا افخم‌الدوله برادر عمادالسلطنه بود.

[۱۲]

ایامی که نظام‌الملک^۱ وزیر مالیه و تمام مردم هر روز در نظامیه^۲ می‌آمدند و از هر طرف تملق‌هایی گفتند، یک روز عصر جلوی نهر آب نیمکت و صندلی زیادی گذاشته بودند و آقا آنجا نشسته بود، فراش پُست یک روزنامه فرانسه آورد، آقا لفافه آن را نگاه می‌کرد و روزنامه را به مهندس باشی^۳ داد که ببین چه چیز است. مهندس باشی لفافه را باز کرد، کاغذی هم آن جا بود خواند و گفت: اداره روزنامه دُبا^۴ خواهش کرده است که حضرت اجل این روزنامه را ابونه شوید. نظام‌الملک گفت: واللّه، به خدای واحد قسم است که من فرصت خواندن روزنامه‌جات رسمی خودمان را هم ندارم، برای روزنامه دُبا دُبه دریاور. اشخاصی که دورتادور روی صندلی و زمین نشسته بودند گفتند: به به! واقعاً بهتر از این کلامی در فارسی ممکن نبود کسی به ردیف آن اسم فرانسه پیدا کند، واقعاً کلام بزرگان بزرگ کلام‌هاست، مثل این بود که این کلمه فوراً به حضرت اجل الهام شد؛ واقعاً کلام غیبی و بالبداهه دیگر ممکن نیست از این مناسب‌تر لغتی انسان پیدا کند؛ من هم آن‌جا نشسته بودم، شاید من هم تعریفی کرده باشم که یاد ندارم. درست حالا پانزده سال از آن تاریخ گذشته.

[۱۳]

امین‌السلطان صدراعظم^۵ که تازه از قم آمده و صدراعظم شده بود، چون امین‌الدوله^۶ صدراعظم اسبق او با وجود دوستی قدیمی با مشیرالدوله میرزا محسن خان بدرفتاری‌ها

۱. منظور میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک پسر میرزا کاظم خان پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه است.

۲. نظامیه نام باغی بود در خارج از ارک قدیم طهران که در سال ۱۲۷۰ ق. توسط میرزا آقاخان صدراعظم نوری احداث شد و به نام پسرش میرزا کاظم نظام‌الملک، نظامیه نام نهاد.

۳. منظور حاجی میرزا عباس خان مهندس باشی پسر میرزا رضا مهندس باشی تبریزی است.

۴. روزنامه دُبا (Journal des débats)، روزنامه فرانسوی بود با دیدگاه‌های گوناگون در زمینه کشورداری و ادبیات، که از سال ۱۷۸۹ تا ۱۹۴۴ میلادی به چاپ رسید.

۵. منظور میرزا علی اصغر خان امین‌السلطان پسر آقا ابراهیم امین‌السلطان است. امین‌السلطان صدراعظم سه پادشاه قاجاری (ناصرالدین شاه، مظفرالدین شاه، محمد علی شاه) بود. وی در دوره ناصری به ترتیب القاب صاحب‌جمع، امین‌الملک، امین‌السلطان و صدراعظم گرفت و در دوره مظفری، لقب اتابک اعظم گرفت.

۶. منظور میرزا علی خان امین‌الدوله پسر حاج میرزا محمد خان سینکی مجدالملک است. میرزا علی خان از کودکی وارد دربار ناصرالدین شاه شد و علاوه بر سمت‌های مختلف، القابی چون منشی حضور، امین‌الملک

کرده و پسر امین‌الدوله دختر مشیرالدوله را طلاق داده بود، طبیعتاً امین‌السلطان می‌بایستی با مشیرالدوله دوستی بکند و همین‌طور هم کرد، مشیرالدوله هم آن موقع وزیر خارجه بود. مظفرالدین‌شاه که هر روز به یک صورت خنکی از امین‌السلطان تملق می‌گفت و می‌خواست عمل قرض سر بگیرد و فرنگستان تشریف ببرد، چون می‌دانست حالیه امین‌السلطان با مشیرالدوله خیلی رفیق شده، روزی در خیابان جلوی قصر برلیان که امین‌السلطان و مشیرالدوله با شاه خلوت کرده بودند و معدودی از مردم قدری دورتر ایستاده بودند، قبل از اتمام صحبت‌ها مظفرالدین‌شاه به امین‌السلطان گفت: صدراعظم، دلم می‌خواهد کلاه از سرت برداری. صدراعظم گفت: می‌فرمائید کلاه را بردارم؟ شاه گفت: آره صدراعظم، تو را به خدا کلاهت را بردار. صدراعظم کلاهش را برداشت. شاه هم بعد کلامش را از سر گرفت. باقی فرداشب.

۱۴

مظفرشاه گفت: صدراعظم، هرچه من می‌گویم شما آمین بگوئید. صدراعظم به حالت تحیر است و نمی‌داند مطلب چیست؛ مشیرالدوله از او متحیرتر که چرا به او فرمایش نمی‌فرمایند. بالأخره صدراعظم عرض کرد: اطاعت می‌کنم. آن وقت شاه گفت: الهی تو را قسم می‌دهم به خون گلوی سیدالشهداء. صدراعظم گفت: آمین. شاه گفت: پروردگارا تو را قسم می‌دهم به دودست بریده حضرت عباس. صدراعظم گفت: آمین. شاه گفت: الهی به تقرب پیغمبر و آل او قسمت می‌دهم. صدراعظم گفت: آمین. شاه گفت: که خداوند این نوکر صدیق، این نوکر کارآمد، این مرد باغیرت یعنی مشیرالدوله را از ما نگیرد؛ خداوندا او را به دو بیست سال عمر بده، این نعمت که به ما ارزانی داشته و قدرش را می‌دانیم از ما نگیرد. صدراعظم گفت: آمین - و مقصود شاه در این مقوله بیشتر تملق به صدراعظم بود که دوست تو را من آن قدر دوست دارم؛ و این مسئله در ماه جمادی‌الآخر ۱۳۱۶ واقع شد و مشیرالدوله در ربیع‌الاول

و امین‌الدوله گرفت. وی در سال ۱۳۱۵ق. و در دوره مظفرالدین‌شاه، صدراعظم شد، ولی این سمت یک سال بیشتر دوام نیاورد و سال بعد از صدراعظمی معزول شد.

سال بعد به رحمت ایزدی پیوست و من این حکایت را از اقبال‌الملک^۱ در حضور مشیرالدوله شنیدم.

[۱۵]

سر نهار دربار اول طلوع عین‌الدوله^۲ بودم و خیلی نزدیک به او؛ فخرالملک^۳ زبردست من بود. عین‌الدوله کوکو می‌خورد و بعد کوکو را با چلو لقمه کرد، گفت: روغن کوکو چقدر خوش طعم می‌شود! فخرالملک به عجله گفت: خیلی غریب است، همیشه شاه شهید^۴ می‌فرمودند لذت خوردن چلو، با کوکو و روغن او است و همیشه شاه شهید چلو را با کوکو میل می‌فرمودند؛ و آن شعبان سال ۱۳۲۱ بود.

[۱۶]

صورت تلگراف فخرالملک است که از یزد می‌خواسته به محمدعلی شاه، موقعی که نزدیک دماوند می‌شود مخابره کند:

به خاکپای فلک فرسای اقدس همایون شاهنشاهی ارواح‌العالمین فداه. قربان خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم. الحمدلله صد هزار مرتبه شکر می‌کنم خداوند را که نمردم و زنده ماندم و این روز را دیدم که نظر مرحمت و عطوفت به این مملکت بدبخت انداخته و ترحمی به حال مردم بیچاره آن فرمودید، چقدر متشکر هستم که دعا‌های این غلام جان‌نثار در اماکن مشرفه به درجه اجابت رسیده، هیچ آرزویی دیگر در دنیا نداشته و ندارم. میلم این بود که در رکاب اقدس‌اعلی پیش‌مرگ باشم و غصه‌ای که دارم این است، چرا در این موقع آن قدر دور بودم. البته به عرض

۱. اقبال‌الملک لقب میرزا محمد پسر میرزا بابا حکیم‌باشی بود که در سال ۱۳۰۰ق. این لقب را دریافت کرد.

۲. منظور سلطان عبدالمجید عین‌الدوله پسر سلطان احمد میرزا عضدالدوله و داماد مظفرالدین‌شاه به دخترش خانم کوچک فخرالسلطنه بود.

۳. منظور ابوالحسن خان اردلان فخرالملک داماد عبدالصمد میرزا عزالدوله به دخترش عباسیه خانم معروف به شاهزاده والی و شوهرخواهر عمادالسلطنه است.

۴. منظور ناصرالدین‌شاه قاجار است که پس از ترور وی توسط میرزا رضا کرمانی در سال ۱۳۱۳ق. در افواه به شاه شهید شهرت یافت.

خاکپای مبارک رسانده‌اند که در این ولایت چطور آن یک عده از مردم بابی را خارج و بی دخل کرده و عموم مردم را از ورود روح بخش قدوم بندگان اقدس مقدس اعلی شادکام و خورسند داشته‌ام. غلام کمترین جان فشان ابوالحسن.

اگرچه عین صورت خط فخرالملک را من ندیدم، ولی آن‌که این صورت را نشان می‌داد موثق بود.

[۱۷]

هنگام تنگدستی در عیش و کوش و مستی
کین کیمیای هستی قارون کند گدا را^۱
وزیرنظام^۲ برای نظام‌الملک صحبت می‌کرد که خدمت عضدالملک نایب‌السلطنه^۳
رسیدم، خلوت بود، شکایت خیلی کرد و گفت: از من حرف نمی‌شنوند، پیش خود
کار می‌کنند، اگر از من می‌شنیدند یا اگر کار دست من بود، البته من وزارت جنگ را
سوای شما به کسی نمی‌دادم، وزارت عدلیه [را] البته به مثل نظام‌الملک می‌دادم.
نظام‌الملک کلام او را قطع کرد و گفت: می‌خواستید بگوئید آن‌که نظام‌الملک است
قبول نمی‌کند! در این مجلس من نشسته بودم و باید در ماه صفر ۱۳۲۸ باشد.

[۱۸]

مظفرالدین شاه از سفر اول فرنگستان که مراجعت کرده [بود]، روزی حضور
داشتم که برای کامران میرزا نایب‌السلطنه^۴ و جمعی تعریف از دریا می‌کرد و گفت:

۱. حافظ.
۲. منظور حسن خان افشار پسر الله یارخان آجودانباشی کل نظام است. وی القاب دیگری همچون سردارکل و سیف‌السلطنه نیز داشته است.
۳. منظور علی رضاخان قاجار قوانلو که پس از خلع محمدعلی شاه و به سلطنت رسیدن احمدشاه قاجار، به سمت نیابت سلطنت انتخاب گردید، ولی پس از یک سال و سه ماه، در رمضان سال ۱۳۲۸ق. درگذشت.
۴. کامران میرزا نایب‌السلطنه (امیرکبیر) پسر ناصرالدین شاه و برادر مظفرالدین شاه بود. وی در دوره ناصری، علاوه بر حکومت‌های مختلف، مصدر اموری همچون حکومت تهران و وزارت جنگ بود. او در سال ۱۳۲۴ق. بعد از ده سال برکناری، مجدداً به وزارت جنگ منصوب شد. کامران میرزا در زمان سلطنت احمدشاه، حاکم خراسان شد و بعد از این سمت، تا آخر عمر بیکار بود.

اصرار کردند هوا خوب است، در کشتی بنشینیم. اول انکار کردم، بعد میل و اصرار مردم را که دیدم، رفتم به کشتی نشستم. مدتی رفتیم و هوا خوب بود حرکت بدی نداشت، بعد یک مرتبه بادی راه افتاد و من دیدم این کشتی خیلی تکان می‌دهد، حالم به هم خورد، دعوا کردم و آن قدر داد و بیداد نمودم که تا کشتی را برگرداندند، یک دفعه کشتی یک تکان سختی خورد که من به زمین معلق شدم و لنگ و پاچه‌ام به هوا رفت و مظفرالدین شاه در این نوع صحبت‌ها که از ترس و حرکات زشت خودش می‌نمود، آن‌ها را افتخار می‌دانست و من همان عبارت رکیک آخر را باد و گوشم شنیدم؛ ۲۳ فوریه ۱۹۱۲.

[۱۹]

دیشب در روزنامه پاریس خواندم که در ینگی دنیا، شخصی که نوکر در یک مغازه بوده، یکی از اقوام بی‌اولادش می‌میرد و ارث به این شخص می‌رسیده، متجاوز از چهارصد هزار تومان پول ایران. وقتی این خبر بهجت‌اثر را به آن شخص خوش بخت می‌دهند، چندان اظهار شعف نمی‌کند، لهذا مردم دور او جمع شده، متصل سئوالات می‌کردند و صاحب ارث جوابی نمی‌داد. بالأخره اصرار کردند که آخر حالا بگو با این همه پول چه خواهی خرید؟ جواب داد: یک کاسه سوپ که هر روز برایم می‌آوردند و کم بود، از فردا می‌گویم دو کاسه سوپ بیاورند.

[۲۰]

سالی که ناصرالدین شاه به کربلا و عراق عرب سفر کرد، در حقیقت اول مرتبه بود که پادشاه ایران در حالت صلح و میهمانی داخل متصرفات عثمانی شده باشد، لهذا از هر حیث با اردوی آراسته و با مردمان محترم رفته بود؛ البته هر کار و هر اداره یک رئیس داشت، ولی بعضی مردم به عنوان زیارت و مسافرت

در رکاب شاه با مکاری^۱ رفته بودند، از جمله حاجی میرزا عباسقلی^۲ و این شخصی بود که در نزد اغلب وزراء و رؤسای اردو رفت و آمد داشت. روزی در بغداد، یکی از پاشاها که با یک نفر از امرای ایرانی دوستی پیدا کرده بود گفت: خواهش دارم، مشکل را حل بفرمائید؛ این حاجی میرزا عباسقلی گری در ایران چه منصبی است؟ آن ایرانی به تعجب گفته بود: حاجی عباسقلی گری فرمودید؟ این کلام معنی ندارد. پاشا جواب گفته بود: اینجا و در اردوی شما مگر حاجی میرزا عباسقلی نیست؟ گفته بود چرا، اما این اسم یک آدم بخصوص است. پاشا گفته بود: من همچو تصور می‌کردم این اسم شغل و منصبی است، نه اسم آدم بخصوص، زیرا این شخص حاجی میرزا عباسقلی هرجا می‌روی حاضر است و آنجا داخل مطلب و صحبت شده، رأی می‌دهد؛ خدمت رئیس قشون اگر کسی برسد، حاجی میرزا عباسقلی آنجاست و از نظام و قشون و سرداری صحبت می‌دارد؛ اگر خدمت ناظر شاه برسیم، آنجا حاضر است و از آشپزی و غذاهای مختلفه به طور خوب اطلاعات دارد؛ نزد وزیر داخله از ولایات صحبت می‌دارد و رأی می‌دهد، همچنین سایرین و ما تصور می‌کردیم حاجی میرزا عباسقلی گری شغل معین مخصوصی است که باید در هر اداره سر بزند و اطلاعات داشته باشد.

شب دوازدهم اسفند دارم ۸۳۳ جلالی. سفر ناصرالدین شاه به کربلا مقارن سال ۱۲۸۷ هجری بوده.

۱. چاروادار، کسی که چهارپا کرایه می‌دهد.

۲. حاجی میرزا عباسقلی قزوینی، در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در پامنار صرافانی می‌کرد. به مناسبت خصوصیت با طایفه نوری، میرزا آقاخان صدراعظم نوری او را به للگی پسر خود میرزا داود خان گماشت. پس از عزل میرزا آقاخان از صدارت، حاجی میرزا عباسقلی گوشه گرفت، اما با اشخاص ذی نفوذ خصوصیت تام داشت، لیکن وارد به کار دیوانی و دولتی نشد. در دوره صدارت میرزا حسین خان سپه سالار قزوینی، به واسطه خصوصیت سابق، بسیار محترم و به قول معروف، رفیق گرمابه و گلستان صدراعظم قزوینی شد، ولی پیشنهاد وی جهت تصدی وزارت و ظایف را نپذیرفت. وی در ربیع الاول سال ۱۳۱۰ق. پس از مدتی ناخوشی درگذشت. ویکتوریاخانم دختر سلطان محمد میرزا پسر امام قلی میرزا عماد الدوله و نوه دختری اعتضاد الدوله عین الملک، زن میرزا احمد پسر حاجی میرزا عباسقلی خان صاحب ترجمه بود.

[۲۱]

صغرا خواهر محمد را برای حسینعلی عقد کرده‌اند، ماه طلعت و زیورالملوک تهیه عروسی می‌بینند. صغرا کاشی است و کاشی حرف می‌زند، دختری است به سال پانزده، قدش کوتاه، رنگش زرد، دماغش درشت، دستش کلفت، لاغراندام. حسینعلی دراز و بی‌نمک، ولی چندان بدترکیب نیست، پرحرف است، میل دارد هرکس را مسخره کند، ولی نمی‌تواند. روزی سی مرتبه می‌رود بیرون و یک چرخ‌ی در کوچه زده برمی‌گردد، پرخوراک ولی تا یک اندازه زرنگ است. برای این عروسی داماد دو تومان پول داده، یک تومان برادرزن، اما اهل خانه هر یک چیزی داده‌اند؛ خرج میهمانی عصر را من باید بدهم.

امروز صغرا [را] بند انداخته‌اند، می‌گویند یک آخ نگفته. می‌گویند گیس هم ندارد، مگر خیلی کم. اول حضرت والا شاهزاده، عزالدوله^۱ خواستگار این صغرا بود، ولی افسوس که موانع خانگی نگذاشت، و آلابی میل نبودند و دو سه مرتبه به خواستگاری فرستاده بودند. هر صورت، عجله حسینعلی برای عروسی زیاد است، معلوم می‌شود عروس را می‌خواهد.

عروسی از به مهراندرون همچو اوست

سزد گر برآیند هر دو ز پوست^۲

[۲۲]

شب نهم ربیع‌الاول است، در این شب بیشتر زن‌های طهران قرمز می‌پوشند، بزک می‌کنند و احياناً طرکه و بعضی آتش بازی مختصر آتش می‌زنند، اما در آذربایجان، بخصوص ولایاتی که در آن جا از طرف دولت عثمانی نماینده رسمی نباشد، روز نهم تعطیل عمومی است. بچه‌های شهر جمع شده، جلوی مردم را می‌گیرند، مطالبه عیدی می‌کنند، هرکس ندهد آب رویش می‌پاشند و

۱. عبدالصمد میرزا عزالدوله پسر محمدشاه از بطن همسرش از طایفه ترکمان سالور و برادر ناصرالدین شاه قاجار و پدر عمادالسلطنه بود.

۲. فردوسی.

از بالای پشت بام‌ها آب روی مردم می‌ریزند. بعضی مردها را بچه‌ها به زور با لباس میان حوض آب یا رودخانه می‌اندازند، دست زده می‌خندند و یک هنگامه‌ای برپا می‌کنند. هشتم ربیع‌الاول از سال ۱۳۲۵ که آن وقت اول ثور، من از سفر پل خداآفرین که وارد اهر قرچه‌داغ شدم و روز نهم اغلب خوانین و تجار و مردم محترم اهر مجبور بودند که به دیدن من بیایند، لهذا یک عید بزرگی برای بچه‌ها شده بود که جلوی آن اشخاص را می‌گرفتند و پول مطالبه می‌کردند و آن‌ها هم ناچار بودند بدهند، و آلام مسئله آب ریختن جلو می‌آمد. در حالت دیگر، مردمان محترم روز نهم از ترس بچه‌ها در نمی‌آمدند.

[۲۳]

پنج روز قبل منزل حضرت والا شاهزاده عزالدوله رفتم، شاهزاده ملک‌آرا^۲ هم تازه رسیده بود، پس به اتفاق اندرون خدمشان رسیدیم. بعد از عزل محمدعلی شاه، حضرت والا هیچ بیرونی نمی‌نشینند مگر در بیلاق تجریش. ملک‌آرا که نشست، حضرت والا فرمودند: چه خبر دارید، شما همیشه اخبار خوب می‌دهید. ملک‌آرا گفت: خیر خبر تازه ندارم. حضرت والا فرمودند: آخر نمی‌شود خبری نباشد، محمدعلی شاه که جاست؟ می‌گویند مشهد رفته. ملک‌آرا گفت: شنیده‌ام به ساری وارد شده است. حضرت والا فرمودند: می‌گویند در مشهد مشروطه طلب‌ها را میان آب انداخته، غسل می‌دهند که از این بابت پاک شوند.

ملک‌آرا گفت: بنده هم شنیده‌ام که امان‌الله میرزا^۳ خودش را می‌گفتند در تبریز کشته، دروغ است و دارش زده‌اند. حضرت والا فرمودند: دیگر چه خبر داری؟ گفت: سالارالدوله

۱. اردیبهشت ماه.

۲. منظور محمد میرزا ملک‌آرا پسر عباس میرزا ملک‌آرا پسر محمد شاه قاجار است که در سال ۱۳۱۴ ق. پس از فوت پدر، لقب ملک‌آرایی به وی التفات شد.

۳. منظور امان‌الله میرزا جهان‌بانی ملقب به ضیاءالدوله پسر جهانگیر میرزا و نوه سیف‌الله میرزا پسر فتح‌علی شاه قاجار است. وی در سال ۱۲۹۰ خورشیدی، پس از مشکلاتی که قوای روس برای وی فراهم ساخته بود، در حالی که به کنسولگری انگلیس پناهنده شده بود، با شلیک تپانچه‌ای که در اختیار داشت به زندگی خود خاتمه داد و در امامزاده حمزه تبریز مدفون گشت.

رامی گویند که به کرمانشاهان مراجعت کرده و یارمحمدخان را دار زده. فرمودند: گفتم که همیشه خبرهای خوش می دهید، خوب چطور دار زده؟ گفت: من ضامن گوشم هستم، عرض کردم شنیده‌ام. فرمودند: این که خبر خوبی بود، از تهران چه خبر داری؟ گفت: چیزی شنیده‌ام، حالا وزارت خالیه بودم. فرمودند: خالیه کجاست؟ گفت: وزارت مالیه که خالی است و چیزی ندارد. فرمودند: نایب السلطنه را هم دیده‌اید؟ گفت: ای، چه نایب السلطنه. فرمودند: ماهی ده هزار تومان، ماهی ده هزار تومان کم پول است که می‌گیرد؟ گفت: نوکر انگلیسی هاست. حضرت والا به من فرمودند: شما چه خبر دارید؟ عرض کردم: در روزنامه نوشته بود.... فرمودند: ای، روزنامه را اول کن، خوب چه نوشته بود؟ عرض کردم: نوشته بود که چه اشخاصی را یارمحمدخان در کرمانشاهان کشته. فرمودند: ای، روزنامه مال خودشان هرچه می‌خواهند می‌نویسند.

[۲۴]

زبورالملوک می‌گوید بیخود عجله در عروسی صغرا کردیم، زیرا اسباب مشغولیات بود- البته عجله کار خوبی نیست.

خوانده‌ام که عایشه دختر سعدوقاص غلامی داشته موسوم به فند، روزی خانمش خاک اندازی به فند می‌دهد که برود از بیرون آتش بیاورد، فند بیرون که می‌رود می‌بیند کاروانی مستعد حرکت به طرف مصر است، فند با آن کاروان راه می‌افتد و درست یک سال مشغول گردش می‌شود؛ پس از یک سال که مراجعت می‌کند، محض ورود خاک اندازی پیدا کرده، آتش می‌کند که به خانه خانمش ببرد، بین راه پایش به هم می‌پیچد و سخت زمین می‌خورد، خاک انداز و آتش روی زمین می‌ریزد؛ فند از زمین خاک آلود برخاسته، می‌گوید: لعنت بر کار دست پاچه‌گی، لعنت بر آدم عجول- و این حرف فند ضرب المثل شده است.

[۲۵]

به واسطه جهالت، از اول مشروطه تمام کارها را مردم با استعمال بعضی لغات یا تقلید فرنگی ها گمان می‌کردند درست می‌شود، مثلاً همین که گفتند بلدیّه لازم است